

## خیزش تهیدستان و ریشه اصلی گرانی نان و گندم

جمهوری اسلامی چاره‌ای نداشت جز سرکوب خیزش اردیبهشت ۱۴۰۱ تهیدستان شهری. چون حتا نان در چننه ندارد! مردم هم نان مطالبه نکردند، بلکه خواست سرنگونی رژیم را با شعارهای «مرگ بر جمهوری اسلامی» و «مرگ بر خامنه‌ای» تکرار کردند. همان قدر که حاکمان جمهوری اسلامی چاره‌ای جز سرکوب خیزش مردم را ندارند، ما نیز چاره‌ای جز تلاش برای سرنگونی هر چه سریع‌تر این رژیم را نداریم. چرا که در چارچوب این نظام، حل معضلاتی مثل فقر و دیگر معضلات اجتماعی هفت‌گانه جامعه ایران شامل: فقر و بی‌کاری، استبداد سیاسی و سرکوب فاشیستی، ستم بر زن، ستم ملی بر ملل غیر فارس، نابودی محیط زیست، دولت دینی و جنگ و جنایات جمهوری اسلامی در منطقه خاورمیانه، (۱) غیرممکن است. هرچند خیزش اخیر نسبت به خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ تغییرات برجسته‌ای را به نمایش گذاشت، اما ما کماکان با این چالش مواجه هستیم که چگونه این خیزش‌ها را به جاده و سطحی عالی‌تر بکشیم؟ به مسیری که ما را به سرنگونی هرچه سریع‌تر رژیم و ایجاد جامعه‌ای بنیاداً متفاوت بر خرابه‌های آن برساند؟ این سوالی است که فعالین کمونیست موظفانند مرتباً در مقابل خیزش گران قرار داده و خود نیز به آن پاسخ‌تئوریک و عملی بدهند. پس سؤال این است: چگونه می‌توان از توده‌های خیزش، یک نیروی سازمان‌یافته و هدفمند و نتیجتاً بسیار قدرتمندتر به وجود آورد که نه فقط مصمم به سرنگونی این رژیم، بلکه آگاه و مصمم برای ایجاد جامعه‌ای بنیاداً متفاوت به جای جامعه کنونی باشند؟ به عبارت دیگر، «جنبشی برای انقلاب کمونیستی» چگونه می‌تواند متولد شود به نحوی که از بحران‌های عدیده رژیم حداکثر استفاده را برای سرنگونی آن و ایجاد «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» بکند؟

آگاهی، شریان حیاتی ایجاد چنین جنبشی است و منظور از آگاهی، درک «معضل و راه حل» و آگاهی از آن سازمان و نقشه راهی است که راه حل را به ثمر خواهد رساند. در درجه اول نیاز به شناخت عمیق و همه‌جانبه از ماهیت جمهوری اسلامی است و این که با یک نظام (سیستم) طرف هستیم و نه با حکومت افرادی با طرز فکری خاص و مشتی دزد و بی‌کفایت. البته که سران جمهوری اسلامی دارای طرز فکر خاص ارتجاعی یعنی اسلام‌گرایی فاشیستی هستند و صد البته که هم بی‌کفایت و هم دزد هستند. اما مهمتر از این‌ها، آن‌ها مجریان و مدیران نظام سرمایه‌داری در ایران هستند که خود وابسته به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی است. این نظام به مردم فقط ستم نمی‌کند، بلکه برای‌شان شیوه تفکر هم تولید کرده و به آن‌ها می‌آموزاند که نسبت به وقایع و سرچشمه رخدادهای مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، آگاهی علمی نداشته باشند.

برای شناخت عمیق و همه‌جانبه جمهوری اسلامی، علاوه بر شناختن خصلت دینمدار و سرکوبگر و فاشیستی آن، باید کارکرد سرمایه‌داری را نیز خوب درک کرد. چرا که جمهوری اسلامی در عین حال که یک رژیم فاشیستی دینمدار است، اما انسجام و قدرتش را از شیوه تولید سرمایه‌داری کسب می‌کند. این شیوه تولید است که شالوده نظام جمهوری اسلامی ایران را شکل می‌دهد. سرمایه‌داری حاکم در ایران، همانند سرمایه‌داری حاکم در آمریکا، فرانسه، روسیه، چین و ژاپن نیست. بلکه در عین حال که بخشی از نظام جهانی سرمایه‌داری است، اما واحدی تابع و وابسته است. طبقه سرمایه‌دار حاکم در ایران که بر صنعت، کشاورزی، تجارت، بانک‌داری و غیره تسلط دارد، و رژیم حامی این طبقه که امروز به شکل جمهوری اسلامی است، بدون این که تابع کارکردها و قوای محرکه نظام جهانی سرمایه‌داری باشد، نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد. وجود کشورهای امپریالیستی مختلف که با یکدیگر بر سر نفوذ در ایران رقابت می‌کنند، به معنای وابسته نبودن جمهوری اسلامی و ساختار اقتصادی ایران به امپریالیست‌ها نیست.

جمهوری اسلامی از زمان به قدرت رسیدن با قدرت‌های امپریالیستی غرب به ویژه آمریکا، تخاصم داشته است. اما در همان حال تمام حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را تابع نیازها و کارکردهای نظام سرمایه‌داری جهانی که همین قدرت‌ها در رأس آن نشسته‌اند، کرده است. جمهوری اسلامی تخاصم ارتجاعی‌اش با امپریالیست‌های غرب را از طریق تلاش برای وابستگی بیشتر به امپریالیست‌های چین و روسیه پیش برده است. نتیجه آن که حتی نان شب مردم هم به رقابت قدرت‌های امپریالیستی که در حال صف‌آرایی علیه یکدیگر و قطب‌بندی هستند و برای تجدید تقسیم مناطق نفوذ جهانی‌شان با یکدیگر نزاع می‌کنند، گره خورده است.

این ویژگی‌ها همراه با خصلت سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی یعنی دینمداری فاشیستی، از خصائل انضمامی اساسی جمهوری اسلامی هستند و تنها نتیجه‌گیری صحیح از این واقعیت آن است که: سرنگونی جمهوری اسلامی باید به سرنگونی نظام اقتصادی اجتماعی سرمایه‌داری و قطع وابستگی ساختاری و نظام مند اقتصاد و جامعه ایران به امپریالیست‌ها - چه امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی یا امپریالیست‌های چینی و روسی - گره بخورد. این نتیجه‌گیری باید در شعارها و سیاست‌های مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی مختلف تبلور یابد.

## علل گرانی گندم و روغن

روزنامه‌های وابسته به سپاه پاسداران با سرهم بندی کردن یکسری دروغ که نشان از هراس و غافلگیری‌شان از صعود ناگهانی قیمت گندم در جهان داشت، ریشه گرانی گندم را جنگ اوکراین دانست. (۲) مدافعین جمهوری اسلامی در گروه‌بندی سیاسی موسوم به «چپ محور مقاومت» تقصیر را به گردن «اجرای سیاست‌های نئولیبرالی توسط یک جناح نئولیبرال اصولگرا» انداخت. (۳) مخالفین دست راستی جمهوری اسلامی در طیف سلطنت‌طلب و نئولیبرال و لیبرال هم عمدتاً علت گرانی نان و روغن و دیگر کالاهای اساسی در ایران را بی‌کفایتی جمهوری اسلامی و فقدان مدیریت صحیح در حکومت معرفی کردند.

اما ریشه گرانی گندم نه در نظام مدیریت جمهوری اسلامی است، نه در سیاست‌های دوره‌ای حکومت ایران، نه در جنگ اوکراین و نه در سیاست‌های نئولیبرالی! این عوامل، معلول یک علت پایه‌ای‌تر هستند. ریشه و علت اصلی مساله، در نظام تولیدی سرمایه‌داری است و در مورد جمهوری اسلامی هم در خصلت ماهوی و طبقاتی این رژیم که پیشتر درباره آن بحث کردیم، است.

تردیدی نیست که جنگ اوکراین، عامل چکاننده مهمی در صعود قیمت گندم و دیگر ارزاق اساسی در بخش‌های مختلف جهان بود. بندر اودسای اوکراین عمده غلات قاره آفریقا را تأمین می‌کرد و بمباران آن توسط قوای اشغالگر روسیه، بارگیری در این بندر را متوقف کرد. نظام راه آهن اوکراین و ذخایر سوخت نفتی‌اش به جنگ نیابتی ناتو با روسیه تخصیص یافته است و اوکراین قادر نیست حمل و نقل زمینی غلات و کود شیمیایی و دیگر اقلام مربوط به نیازهای غذایی را سازمان دهد. به علاوه نزدیک به سی درصد زمین‌های کشاورزی اوکراین تبدیل به میدان جنگ شده و میلیون‌ها کارکن کشاورزی آواره شده یا مشغول جنگ هستند. اما ریشه این جنگ نیز به عملکرد سیستم سرمایه‌داری می‌رسد. (۴) همان طور که حتماً متخصص سازمان ملل در امور غذا در اجلاس شورای امنیت در ۱۹ مه ۲۰۲۲ گفت: «جنگ روسیه در اوکراین صرفاً هیزم بر آتشی که از قبل شعله‌ور شده بود افزود.» به گفته وی در عرض پنج ماه، همان اندازه فقیر به جمعیت جهان اضافه شده است که چین توانسته بود در عرض بیست سال از فقر مفرط بیرون آورد و «آن چه در مقابل ما است، یک رخداد ادواری نیست. بلکه زمین لرزه‌ای است که هرچند وقت یک بار در یک نسل رخ می‌دهد و یک عصر را به لحاظ ژئوپلتیک به شدت تغییر می‌دهد.» (۵)

روسیه به تلافی تحریم‌های آمریکا و اروپا، صادرات از دریای سیاه را ممنوع کرد. چین صادرات اوره که کشاورزان هندی به شدت به آن نیاز دارند را متوقف کرد که به خودداری هند از صادرات گندم منتهی شد. چین نه تنها صادرات غلاتش را تحت عنوان بد بودن برداشت گندم امسال محدود کرد، بلکه در رقابت با کشورهای دیگر، مشغول خرید گندم و غلات از تمام بازارهای جهان شده است. آن‌ها کرکره پنجره‌های دکان‌شان را در رابطه با اکثریت کالاهای مصرفی و کالاهای تولیدی واسط که به جهان صادر می‌کردند، پایین کشیده‌اند. و از آن جا که چین کنترل زیادی بر اکثریت بنادر و راه‌های آبی اقیانوس هند دارد، می‌تواند این ممنوعیت را اعمال کنند. روسیه و بلاروس صادرات پتاس به برزیل را قطع کرده‌اند و برزیل که بزرگترین تولید کننده سوپا است، بدون واردات پتاس نمی‌تواند سوپا تولید کند. به این ترتیب، غلات و مواد غذایی اساسی تبدیل به اسلحه‌ای در جنگ شده‌اند: جنگ میان امپریالیست‌ها بر سر تقسیم مجدد جهان. (۶) در این جنگ، جدا از جنایات جنگی دیگر، غذا تبدیل به بمب اتمی شده که با قیافه‌ای موجه می‌تواند از آن استفاده کنند و می‌کنند. قبل از چین و روسیه، آمریکا و کشورهای اروپایی با تحریم‌های‌شان علیه دیگر کشورها این حرکت را بارها انجام داده‌اند.

## فاز جهانی سازی سرمایه‌داری و تغییر در ساختار کشاورزی

عامل بسیار مهم و ساختاری دیگری که وضعیت غذایی امروز جهان را شکل داده، آن است که از دهه ۱۹۹۰ به بعد نابودی کشاورزی سنتی و بومی کوچک در کشورهای تحت سلطه در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا شدت گرفت و کشاورزی را به زیر کنترل شرکت‌های تجاری صنعتی بزرگ در آورد. آن‌ها با ترکیب فناوری‌های مختلف، کنترل بذر و زمین و آب را از دست کشاورزان کوچک محلی در کشورهای مختلف خارج کردند. با استفاده از فناوری بذرهای هیبریدی و فناوری‌های کود و کاشت و برداشت و کنترل آب و وام‌های اعتباری کشاورزی، توانستند بر کشاورزی جهان مسلط بشوند. هیچ کشاورز کوچکی در هند بدون خرید سالانه بذر و کود و وام گرفتن از شرکت‌های کشاورزی-تجاری (اگرو بیزنس) بزرگ مثل مونسانتو-بایر قادر به کشت نیست.

مورد دیگر در پاکستان است که کشوری است اساساً متکی بر کشاورزی اما تحت سلطه شرکت «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» که بذر گندم

سنتی را از میدان به در کرده و بذر هیبریدی شرکت تجاری-کشاورزی سینوکم را جایگزین کرده است. به این ترتیب محصول غذایی اصلی پاکستان به زیر سلطه شرکت چینی در آمده است. این نوع کشاورزی، شیوه تولیدی جدید سرمایه‌داری جهانی در تولید غذای جهان است. یک تحلیلگر امور کشاورزی می‌نویسد: «اگر تاریخاً اقلامی مانند طلا، نفت، مس و آهن برای توسعه صنعتی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی تعیین کننده بود و این کشورها به شدت تلاش می‌کردند که منابع زیرزمینی این اقلام را در نقاط مختلف دنیا به زور یا با ترفندی دیگر در اختیار بگیرند، اکنون کنترل کشاورزی و آب دست بالا را پیدا کرده است. نبود گاز و فولاد می‌تواند عملکرد نرمال یک جامعه را مختل کند اما نبود غذا و آب جامعه را از حیات تهی می‌کند. هیچ جایگزین دیگری برای این نیست.»

هنگامی که شرکت‌های کشاورزی-تجاری چینی هم وارد بازار جهانی سرمایه‌داری کشاورزی شدند، در دو دهه گذشته کشاورزی سنتی و محلی در کشورهای آفریقایی و برخی کشورها مانند پاکستان و ایران ضربات کاری خورد. در ایران، جهاد سازندگی و دیگر ارگان‌های بالادستی وابسته به حکومت در شراکت با سرمایه‌های چینی، کره ای، آلمانی، ترک، اماراتی، روسیه و غیره همین ویرانی را در کشاورزی به وجود آوردند و انحصار منابع زمین و آب و بازار را در دست گرفتند. نتیجه اش برای مردم این بود که اکنون حتا نان ندارند. مساله این نیست که مواد غذایی به اندازه کافی در داخل ایران تولید نمی‌شود، مساله این است که نه برای مردم بلکه برای بازارهای جهانی و منطقه‌ای تولید شده و دارایی «مالی» در دست سرمایه‌داران محسوب می‌شود.

با جنگ اوکراین، نان به کالایی کمیاب و قیمتی تبدیل شد، اما این جنگ یک واقعیت همیشگی را عریان و متمرکز کرد که: در نظام سرمایه‌داری حقی به نام «حق خوردن» برای همه مردم اساساً وجود ندارد. باب آواکیان این مساله و شرایط کنونی بشریت و جهان که دو آینده را در مقابل ما می‌گذارد را به این شکل صورتبندی و تشریح کرد که:

«... مردم می‌توانند حق خوردن را بخواهند اما در چارچوب کارکرد این نظام چنین حقی وجود ندارد. در چارچوب قوای محرکه نظام سرمایه‌داری تحقق چنین حقی ممکن نیست. مثال‌های آن را مکرر دیده و می‌بینیم. مثلاً همین موج بیکاری‌های تکان‌دهنده اخیر. [سال ۲۰۰۸] سرمایه‌داری، بی‌نواایی عظیم را آفریده و... اگر به جهان به مثابه یک کلیت نگاه کنیم، می‌بینیم که سرمایه‌داری فقر عظیمی را خلق و ابقا می‌کند... یا نظام سرمایه‌داری برجای مانده و طبقه استثمارگر به ویژه طبقه سرمایه‌دار با واسطه کارگزاران سیاسی و اداری و نظامی و بوروکراتیکش، قدرت سیاسی را نگه داشته و اعمال می‌کند. قدرت سیاسی‌ای که به طور فشرده در انحصار بر نیروهای مسلح بروز می‌یابد و قوای محرکه انباشت سرمایه، شالوده آن را تشکیل می‌دهد. این دو عامل، دست در دست یکدیگر، مختصات جامعه و شرایط عملکرد آن را تعیین و تنظیم می‌کنند. یا این که نظام سوسیالیستی برقرار می‌شود که در آن، جامعه طبق منافع گسترده و بزرگ طبقه سابقاً استثمار شونده، یعنی پرولتاریا اداره می‌شود و قدرت سیاسی به طور روزافزونی توسط توده‌ها و زیر رهبری یک پیشاهنگ کمونیست اداره شده و برنامه‌ریزی اجتماعی آگاهانه تولید جای نیروهای محرکه انرژی تولید سرمایه‌داری را خواهد گرفت...» (۷)

## یادداشت‌ها:

- ۱- حزب کمونیست ایران (م ل م) این معضلات را تحت نام «هفت توقف» در سندی با مشخصات زیر منتشر کرده است:  
بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما (هفت توقف). اردیبهشت ۱۳۹۷
- ۲- «جنگ جهانی گندم؛ سنگر خودکفایی بگیرید!». روزنامه جوان ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۱
- ۳- «جنگ علیه نان مردم!» گفتگوی علی علیزاده با پریسا نصرآبادی و امیر خراسانی. کانال یوتیوب جدال. مه ۲۰۲۲
- ۴- ارمنستان، مغولستان، قزاقستان و اریتره تقریباً تمام گندم خود را از روسیه و اوکراین وارد می‌کردند و اکنون به دنبال منابع جدید هستند. اما آن‌ها در حال رقابت با خریداران بسیار بزرگتر مثل ترکیه، مصر، بنگلادش و ایران هستند که بیش از ۶۰ درصد گندم خود را از اوکراین و روسیه وارد می‌کردند. و همه این‌ها باید بر سر موجودی بسیار کوچک‌تری رقابت کنند. چرا که چین که بزرگترین تولید کننده و مصرف‌کننده گندم است، امسال بسیار بیشتر از همیشه به خرید در بازار جهانی خواهد پرداخت. نگاه کنید به:
- ۵- متخصص سازمان ملل در اجلاس شورای امنیت گفت: آن چه اوضاع را تبدیل به توفان ناب کرده است، وقوع هم‌زمان چند عامل مانند نبود کود شیمیایی، تغییرات اقلیمی شدید، سقوط بی‌سابقه ذخایر روغن خوراکی و سقوط بی‌سابقه ذخایر غلات، و به وجود آمدن گلوگاه‌های لجستیکی.
- ۶- در مورد دلایل وقوع جنگ امپریالیستی روسیه در اوکراین نگاه کنید به سرسخن و دیگر مقالات ویژه‌نامه نشریه آتش در همین مورد در شماره ۱۲۵، فروردین ۱۴۰۱
- ۷- آواکیان، باب (۱۳۹۲) پرده‌ها نمی‌توانند کروکودیل بزنند اما بشر می‌تواند آفق‌ها را در نوردد! ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com  
weblog: n-atah.blogspot.com

# جنگ ارتجاعی ایران و عراق

## قسمت هشتم:

### سوسیال-امپریالیسم شوروی و جنگ

صلاح قاضی زاده

در قسمت ششم این سلسله مقالات آتش و وقتی بررسی ابعاد منطقه‌ای و جهانی جنگ ایران و عراق و موضع‌گیری قدرت‌های جهانی در قبال آن را آغاز کردیم، نوشتیم که:

«این جنگ در اوج رقابت میان دو بلوک امپریالیستی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و شرق به رهبری سوسیال-امپریالیسم شوروی اتفاق افتاد و در دوره‌های مختلف به درجات گوناگون از رقابت و روابط میان دو قدرت امپریالیستی تأثیر گرفت و به سهم خود بر آن تأثیر گذاشت. جنگ هشت ساله صدام و خمینی در قلب خاورمیانه یکی از ژئواستراتژیک‌ترین مناطق جهان اتفاق افتاد. بیخ گوش مهم‌ترین منابع نفتی دنیا، پس از خلاء مهمی که در آرایش قوای دو بلوک بعد از سقوط رژیم محمدرضا شاه به عنوان ژاندارم منطقه ایجاد شده بود، در جنوب مرزهای اتحاد شوروی و به موازات جنگ تجاوزکارانه این کشور در افغانستان، وسط کلاف پیچیده مساله عرب‌ها و اسرائیل و اندکی پس از بحران اقتصاد جهانی در دهه ۱۹۷۰. هر کدام از این فاکتورها به تنهایی کفایت می‌کرد تا پای قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را به این معرکه بکشاند و بر جهت‌گیری‌ها و فراز و فرود جنگ تأثیر بگذارد... دو قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی در مراحل مختلف جنگ کوشیدند از آن در مسیر پیشبرد اهداف استراتژیک‌شان در رقابت با یکدیگر و کسب نفوذ و هژمونی مضاعف به ویژه در منطقه خاورمیانه استفاده کنند.» (آتش ۱۲۴، اسفند ۱۴۰۰)

در این شماره به طور اختصار به موضع سوسیال-امپریالیسم شوروی در قبال جنگ ارتجاعی صدام و خمینی خواهیم پرداخت. پیش از آغاز بار دیگر لازم است تأکید کنیم که اتحاد شوروی از سال ۱۹۵۶ و پس از کودتای درون حزبی خروشچف و شرکاء دیگر یک کشور سوسیالیستی نبود و به سرمایه‌داری دولتی و سپس تا لحظه فروپاشی به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شد. (نگاه کنید به لوتا ۱۴۰۰) بنا بر این موضع شوروی در قبال جنگ ارتجاعی ایران و عراق نه چنان که خودش و مبلغینش در احزاب رویزونیستی مانند حزب توده در ایران یا حزب شیوعی عراق ادعا می‌کردند از منظر «انترناسیونالیسم پرولتری و صلح و سوسیالیسم» بلکه متأثر از ضرورت‌ها، برنامه‌ها و اهداف یک بلوک امپریالیستی بود.

جهت‌گیری شوروی در مواجهه با جنگ ایران و عراق، تابعی از استراتژی سیاست خارجی کلی این قدرت امپریالیستی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ یعنی هم‌اوردطلبی با بلوک غرب و مداخله فعال در نقاط مختلف جهان به منظور جلب متحد و مؤتلف و کسب نفوذ نظامی و اقتصادی و سیاسی بود. از این رو رد پای امپریالیسم شوروی و اقمارش در پیمان ورشو یا کوبا در جنگ‌ها، تنش‌ها، خیزش‌ها و کودتاهای مختلف چهار گوشه جهان از آنگولا، اتیوپی، موزامبیک و اوگانادا در قاره آفریقا تا ویتنام، کامبوج، لائوس در آسیای جنوبی شرقی و از شبه قاره هند و افغانستان تا مصر، لیبی، سوریه، عراق و یمن در خاورمیانه دیده می‌شد.

به طور مشخص در رابطه با جنگ ایران و عراق، مختصات صحنه و بستر برای روس‌ها پیچیده و حساس و متناقض بود. به این معنی که هم حاوی پتانسیل‌ها و فرصت‌های مهمی جهت منافع شوروی و کسب امتیازات اقتصادی و سیاسی-نظامی منطقه‌ای بود و هم خطرات بالفعل و بالقوه‌ای را در بر داشت. در یک سوی این جنگ، رژیم بعث عراق به عنوان متحد مهم شوروی در جهان عرب قرار داشت و در سوی دیگر، ایران پس از سقوط رژیم شاه که برای روس‌ها بسیار وسوسه‌انگیز بود، سقوط شاه به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین متحد امپریالیسم آمریکا و بلوک غرب در خاورمیانه و به مثابه «ژاندارم منطقه»، باعث از هم گسیختگی پیمان امنیتی-نظامی طراحی شده توسط آمریکا با محوریت ترکیه-ایران-پاکستان موسوم به پیمان سنتو (CENTO) شد. این مساله به نوعی بی‌ثباتی و «خلاء قدرت» در منطقه خاورمیانه و به ضرر منافع امپریالیسم آمریکا و بلوک غرب منجر شد که هم امکان لشکرکشی بی‌درد سرتتر شوروی به افغانستان را فراهم آورد و هم موقعیتی که روس‌ها در بستر آن می‌کوشیدند تا خلاء قدرت را پر کرده و مانع از تبدیل شدن مجدد ایران به پایگاه امپریالیسم آمریکا در مرزهای جنوبی‌شان بشوند.

امپریالیسم شوروی به شعله ور شدن آتش جنگ میان عراق و ایران خوشامد نگفت، اما وقوع و خصوصاً تداوم این جنگ در مجموع برای منافع‌شان از جهات متعددی مثل کسب درآمدهای اقتصادی ناشی از فروش سلاح یا دیگر قراردادهای نظامی و اقتصادی، تغییر توازن قوای منطقه‌ای به نفع خودشان، کسب مشروعیت و گسترش نفوذ سیاسی و نظامی در خلیج و همزمان محدود کردن نفوذ آمریکایی‌ها، مثبت بود. (Litwak, 210) از این رو شوروی هم مانند آمریکا، قدرت‌های اروپای غربی مثل بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی و همچنین اسرائیل طرفدار ادامه یافتن جنگ ارتجاعی خمینی و صدام و فرسایشی شدن جنگ بود. از نظر سران کرم‌لین تداوم هر چه بیشتر این جنگ تا مقطع سال ۱۹۸۷/۱۳۶۷ هم موقعیت شوروی در منطقه را تثبیت می‌کرد، هم جا پاهای جدیدی در ایران، کویت و عمان برای روس‌ها می‌گشود و هم رژیم ایران را از دخالت بیشتر در جنگ افغانستان و تسلیح بخشی از مجاهدین افغان در جهاد علیه رژیم دست‌نشانده مسکو در کابل باز می‌داشت. همچنین تداوم این جنگ مخرب باعث ویرانی هر چه بیشتر دو کشور و ضعف مالی و اقتصادی مضاعف‌شان پس از جنگ شده و نتیجتاً باعث وابستگی بیشتر اقتصادی و تکنیکی و نظامی هر دو طرف یا دست کمی یکی از آن‌ها به قدرت‌های امپریالیستی جهان از جمله اتحاد شوروی می‌شد.

سیاست شوروی در قبال جنگ ایران و عراق را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد که البته در هر سه دوره، خط استراتژیک اصلی که بالاتر گفتیم در

## مرحله اول ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲

بر خلاف ایالات متحده آمریکا که پس از ماجرای گروگان گیری سفارتش در تهران از حمله ارتش عراق به ایران استقبال می کرد و به سهم خود کوشید تا صدام حسین را به این حمله ترغیب کند، رهبران اتحاد شوروی از برافروخته شدن آتش این جنگ خوشحال نشدند. وقوع این جنگ اگرچه بخشاً افکار عمومی جهان را از اخبار مربوط به تجاوز قوای شوروی به افغانستان به سوی خود معطوف می کرد، اما به این دلیل مطلوب شوروی ها نبود که طرفین درگیر در آن هر دو گرایشات ضد آمریکایی داشته و به لحاظ سیاسی و دست کم به لحاظ ایدئولوژیک ضد متحدین آمریکا و بلوک غرب در منطقه یعنی اسرائیل و کشورهای عربی حاشیه خلیج بودند و حال رو در روی یکدیگر ایستاده بودند. همچنین شوروی ها به درستی حس می کردند که این جنگ ممکن است هم باعث احیای روابط ایران و آمریکا بشود و هم تبادلات و پیوندهایی میان عراق و بلوک غرب خصوصاً آمریکا به وجود بیاورد. از این رو کرملین، جنگ را تقبیح کرد و موضع بی طرف گرفت و اعلام کرد که به هیچکدام از طرفین جنگ کمک نظامی و تسلیحاتی و اطلاعاتی نخواهد کرد. اما این فقط سطح ماجرا بود و در پشت صحنه، روس ها ناچار بودند به دو ضرورت جواب بدهند: از یک سو نمی توانستند چشم بر ایران پسا شاه و ضد آمریکایی و منافع احتمالی نهفته در آن برای شوروی ببندند و دست روی دست بگذارند تا دوباره همسایه جنوبی شان در اثر فشار ناشی از جنگ به دامن آمریکا و بلوک غرب باز گردد. چیزی که اتفاقاً مورد نظر بخشی از سیاستمداران آمریکایی و غربی بود. به همین علت کرملین با آغاز جنگ، حمله عراق به ایران را محکوم کرد و خواهان آتش بس فوری شد و حتی تلاش کرد از طریق پیشنهاد قراردادهای اقتصادی و تکنولوژیک با ایران - با توجه به تحریم تکنولوژیک ایران بعد از ماجرای سفارت از طرف آمریکا و بلوک غرب - مانع از سقوط رژیم نوظهور ایران و نابودی کاملش به دست عراق بشود. اما از سوی دیگر شوروی ها نمی خواستند متحدشان یعنی عراق را از خود برانند. که در این صورت دو خطر کوتاه مدت و بلندمدت جدی منافع اقتصادی و دیپلماتیک شوروی و بلوک شرق در منطقه را تهدید می کرد: یکی این که قرارداد ارزشمند منعقد شده میان مسکو و بغداد در سال ۱۹۷۲ که بخشی از نیاز بلوک شرق به نفت را تأمین می کرد، تضعیف شده و یا کلاً بر باد می رفت؛ دیگری و مهم تر این که بی توجهی مسکو به عراق یا کمک به ایران باعث سمنگیری رژیم بعث با آمریکا و بلوک غرب بشود. مسکو در تمام طول سال های جنگ هشت ساله ایران و عراق این نگرانی را داشت که صدام و حزب بعث عراق هم مانند انور سادات و دولت مصر ناگهان به سمت غرب گرایش پیدا کنند. (Razoux. 2015: 83-84)

از این رو، شوروی ها در دو سال اول جنگ با حفظ ظاهر بی طرفی و عدم مداخله، از طریق متحدین شان به هر دو طرف سلاح می دادند. از طریق کشورهای عضو پیمان ورشو به ویژه چکسلواکی و لهستان به عراقی ها و از طریق متحدین منطقه ای و جهانی شان یعنی سوریه، لیبی و کره شمالی به ایران.

شوروی ها در این مقطع هنوز از جهتگیری نهایی رژیم ایران در قبال بلوک های جهانی مطمئن نبودند و امید داشتند که روابط خود با تهران را گسترش دهند. ولادمیر وینوگرادف سفیر شوروی در ایران به نخست وزیر جمهوری اسلامی پیشنهاد گسترش روابط دو جانبه را داد، اما ایران نپذیرفت. البته ایران در اوایل سال ۱۹۸۱/ زمستان ۱۳۶۰ ابراز تمایل به برقراری رابطه پنهانی نظامی با شوروی کرد و شوروی ها از سال ۱۹۸۱ از طریق بلغارستان به ایران سلاح دادند. تانک های روسی تی ۵۵ و تی ۶۲ از طریق بندر انزلی در اختیار ایران قرار گرفت و شوروی ها علاوه بر موشک های سام ۷، سیصد مشاور نظامی روس هم برای تعمیر تسلیحات روسی که ایران از عراق غنیمت گرفته بود، به تهران فرستادند. در مقابل ایران هم به مهندسان روسی اجازه تحقیق بر روی جنگنده آمریکایی تام کت را داد. (Razoux. 2015: 84-85) محسن رفیق دوست از فرماندهان وقت سپاه پاسداران و مسئول تدارکاتی سپاه، بعدها در گفتگو با برنامه «سپهرهای ناخوانده» در تاریخ پنجم مهر ۱۳۹۳ مساله خرید سلاح های روسی از طریق بلغارستان و با واسطه لیبی و سوریه را تأیید کرد.

## مرحله دوم ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵

از خرداد ۱۳۶۱ و بازپس گیری خرمشهر توسط ایران و سپس تجاوز نیروهای ایرانی به داخل خاک عراق، سیاست و موضع شوروی به سمت حمایت حداکثری و علنی نظامی، تسلیحاتی، فن آوری، اقتصادی و کارشناسی از عراق تغییر کرد. شوروی ها برای این حمایت علنی از عراق، چندین دلیل داشتند: نخست این که آن ها هرگز خواهان سقوط متحدشان یعنی حزب بعث عراق و تسلط ایران بر منطقه نبودند. دوم این که مسکو که حضور غربی ها به ویژه فرانسه در عراق را پر رنگ تر از قبل می دید، خواهان نزدیکی بیشتر عراق به بلوک غرب و به ویژه آمریکا نبود. از این رو شوروی ممنوعیت و محدودیت ارسال تسلیحات روسی به این کشور را برداشت و یک وام دو میلیارد دلاری جهت صدور سلاح بیشتر هم در اختیار عراق گذاشت. سوم این که شوروی ها به دنبال اثبات قدرت و کارآمدی تسلیحات شان در مقابل سلاح های غربی بودند. چرا که در نظر بسیاری در جهان و به ویژه در جهان عرب، سلاح های روسی که در جنگ داخلی لبنان در اختیار گروه های فلسطینی و متحدین لبنانی شان همچون سازمان امل قرار داشتند، ناکارآمدتر از سلاح های آمریکایی و غربی بودند که اسرائیل و مسیحیان فالانتر لبنانی به آن ها مسلح بودند. چهارم این که به باور استراتژیست ها و کار به دستان سیاست خارجی شوروی، حمایت شوروی از عراق باعث نزدیکی مسکو به جهان عرب به ویژه عمان و کویت و تا حدودی مصر و عربستان سعودی می شد. علت مهم دیگر در این تغییر رویکرد شوروی، سرکوب حزب توده توسط جمهوری اسلامی در بهار و تابستان سال ۶۱ و اخراج هجده دیپلمات روس از ایران بود. (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۱۳۶۷: ۱۶) مقامات بلند پایه شوروی، سرکوب حزب توده توسط جمهوری اسلامی را محکوم کردند و گفتند که «ایران از انقلاب اسلامی به استبداد اسلامی تبدیل شده است» و رسانه های روسی هم ادعا کردند که کمپین تبلیغاتی جمهوری اسلامی بر ضد شوروی، شرط آمریکایی ها برای دادن سلاح به ایران است. (Litwak 2006)

# ارتش آمریکا و ترویج بردگی جنسی زنان در جنوب شرقی آسیا

ستاره مهری

منطقه جنوب شرق آسیا یکی از وسیع‌ترین بازارهای تجارت بدن زنان و خرید و فروش سکس در جهان است. رسانه‌های «دنیای آزاد» بارها از «معجزات» سرمایه‌گذاری‌های خارجی، «اقتصاد بازار» و عملکرد «درخشان» نظام جهانی سرمایه‌داری در این کشورها برای ما گفته‌اند. اما به ندرت توضیح می‌دهند که چگونه کاپیتالیسم و مشخصاً ارتش ایالات متحده آمریکا در بحبوحه جنگ ویتنام و از میانه دهه ۱۹۶۰، یک شبکه وسیع انقیاد و بردگی جنسی بیش از نیم میلیون زن در همان مقطع و میلیون‌ها زن تا به امروز را در این نقطه از جهان به وجود آورد. ارتش «دمکراسی گستر» ایالات متحده طی سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۵ هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای آمریکا با مدرن‌ترین تجهیزات روز جهان به جنوب شرقی آسیا و منطقه هندوچین (ویتنام، لائوس و کامبوج) رفت تا یکی از هولناک‌ترین جنگ‌های قرن بیستم را به مردم فقیری تحمیل کند که برای استقلال از استعمار فرانسه می‌جنگیدند. آمریکا طی این جنگ، سه میلیون ویتنامی (شامل دو میلیون غیر نظامی) و یک میلیون لائوسی و کامبوجی را به قتل رساند و هفت و نیم میلیون تن بمب بر سر مردم هندوچین ریخته شد. (American Crime Case 96) ارتش آمریکا به طور هدفمند و سیستماتیک دست به نابود کردن روستاهای ویتنام زد. دهقانان روستایی ستون فقرات ارتش آزادی‌بخش هندوچین را تشکیل می‌دادند و آمریکا به منظور در هم شکستن مقاومت روستاییان، بیست میلیون گالن سموم نابود کننده گیاهان روی این مناطق پاشید. جنایت جنگی‌ای که به نابودی هزاران روستا و آواره شدن میلیون‌ها نفر و مهاجرتشان به حاشیه شهرهای بزرگ منجر شد.

اما شهرها نیز زیر آتش شبانه‌روزی «تمدن لیبرال دمکراسی» امپریالیسم آمریکا قرار داشتند و ویتنام که برای دهه‌ها تحت سلطه استعمار فرانسه قرار داشت، دارای اقتصادی فقیر و فاقد زیرساخت‌های اقتصادی کافی بود. بنا بر این عملاً زمینه و امکان سازماندهی یک زندگی عادی برای جنگ‌زدگان مهاجر به حاشیه‌ها وجود نداشت. این روند به تغییر ساختار اجتماعی خانواده‌های ویتنامی منتهی شد و بسیاری از زنان را ناچار به تن‌فروشی کرد. اما بازار خرید و فروش سکس در ویتنام چگونه قبه وجود آمد؟

خریداران اصلی سکس، سربازان، درجه‌داران و افسران ارتش آمریکا بودند. بسیاری از آن‌ها در پی خسته شدن از آدمکشی، مستأصل شدن از به آتش کشیدن روستاها و شهرها و قتل عام مردم غیر نظامی، برای «تمدن اعصاب» و ریلکس کردن به میگساری و خرید سکس در بندر سایگون و سایر شهرها و بنادر مجاور پایگاه‌های نظامی آمریکا در آکیناوا ژاپن، فیلیپین، تایوان، هنگ کنگ و به ویژه تایلند می‌پرداختند.

در ویتنام خانواده‌ها از گرسنگی و فقر ناچار به فروش دختران خردسال

این مقطع تا پایان جنگ، هزاران مشاور نظامی و اطلاعاتی شوروی در عراق، مشغول آموزش، طراحی و تجهیز ارتش این کشور - به ویژه گارد جمهوری عراق (حرس العراق الجمهوری) - برای ایجاد لایه‌های تدافعی در مقابل حملات ایران با هدف اشغال بندر استراتژیک بصره شدند. (کرمی ۱۳۹۳ و ایزادی ۱۳۹۴) در اوج این ماه عسل بغداد - مسکو، صدام حسین برای نخستین بار از آغاز شروع جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۵ به مسکو سفر کرد و با مهم‌ترین رهبران شوروی دیدار کرد.

## مرحله سوم ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷

از سال ۱۹۸۵ به بعد شوروی‌ها علاوه بر حمایت علنی از عراق و حمایت تسلیحاتی غیر مستقیم از ایران توسط متحدین‌شان، به ایجاد برخی روابط سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی مستقیم با ایران تمایل نشان دادند. آن‌ها برای این سیاست‌شان چند دلیل و هدف داشتند. نخست تحت فشار قرار دادن رژیم عراق که از نیمه دهه ۱۹۸۰ به دنبال کاهش وابستگی اش به شوروی و گسترش روابط اقتصادی و نظامی با غرب و اروپا بود. (Litwak. 203-207) دوم این که شوروی نمی‌خواست تا حمایت یک جانبه‌اش از عراق، باعث احیای روابط ایران و غرب و عمیق‌تر شدن آن به ویژه با آمریکا بشود. از سال ۱۹۸۵ به بعد و پس از آن که مشخص شد جمهوری اسلامی به صورت مخفیانه از اسرائیل و آمریکا سلاح می‌خریده است، روس‌ها نیز مقادیری تسلیحات با خاصیت تدافعی و به ارزش ۱۸ میلیون دلار به ایران فروختند. این معامله بعد از دیدار گئورگی کورنینکوف معاون اول وزارت خارجه شوروی از تهران آغاز شد. (هیرو ۳۶۴) گسترش این روابط تا پایان جنگ به روند صعودی‌اش ادامه داد و در آگوست ۱۹۸۷ مقامات شوروی از ایران دیدار کردند و روابط دو جانبه اقتصادی و سیاسی تهران - مسکو افزایش یافت که شامل احداث خط آهن و خطوط نفت بین دو کشور شد. (Litwak. 209) معاون نخست وزیر عراق در سال ۱۹۸۵ از مسکو به دلیل ادامه صدور تسلیحات به سوریه اعتراض داشت. چرا که بخش اعظم آن‌ها در ازای دریافت نفت در اختیار ایران قرار می‌گرفت. ایران سالانه یک میلیون تن نفت رایگان و تا سقف پنج میلیون تن نفت با تخفیف ۲٫۵ دلار در هر بشکه به سوریه می‌فروخت. (هیرو ۲۶۸)

## کتاب نامه

- Razoux, Pierre (2015) *The Iran-Iraq war*. Translated by Nicholas Elliott. London. The Belknap Press of Harvard University

- Litwak, Robert (1989) *The Soviet Union and the Iran-Iraq War*. In. *Iran and Iraq war: Impact and Implications*. Edited by Efraim Karsh . New York. Palgrave Macmillan

- جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (۱۳۶۷) *امپریالیسم در چنگ امواج خروشان خلیج*. از نشریه جهانی برای فتح ارگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. شماره ۱۰. سال ۱۳۶۷

- لوتا، ریموند و آلبرت ژیمانسکی (۱۴۰۰) *اتحاد شوروی سوسیالیست یا سوسیال امپریالیست؟ ترجمه منیر امیری*. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) - کرمی، جهانگیر (۱۳۹۳) *شوروی و جنگ ایران و عراق*. تهران. انتشارات صفحه جدید

- ایزدی، نعمت‌الله (۱۳۹۴) *عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی*. تهران. انتشارات اطلاعات

- هیرو، دیلیپ (۱۳۹۰) *طولانی‌ترین جنگ؛ رویارویی نظامی ایران و عراق*. ترجمه علیرضا فرشچی و دیگران. تهران. انتشارات مرز و بوم.

یا نوجوان خود به بارها و کازینوها می‌شدند. صاحبان کلاب‌ها و کازینوها و مافیای آمریکایی-ویتنامی که حول اداره شبکه ترانزیت سکس شکل گرفته بود، رسماً آن‌ها را به بردگی جنسی و بیگاری می‌کشیدند. در موارد بسیاری زنان و دختران جوان مستقیماً به پایگاه‌های نظامی آمریکایی‌ها منتقل می‌شدند و در اتاق‌های مخصوصی به ارائه خدمات جنسی به سربازان آمریکایی می‌پرداختند. (Gilkes 2000) گاه چندین بار در روز با چندین نفر. مجله تایم افشا کرد که در سال‌های جنگ یک منطقه تن‌فروشی با نام «دیزنی لند شرق» در ویتنام ساخته شده بود که اگرچه توسط ویتنامی‌ها اداره می‌شد، اما نظامیان آمریکایی امنیت آن را تأمین می‌کردند. (Time 06 May 1966) موارد دیگری مشابه دیزنی لند شرق وجود داشتند؛ همانند سین سیتی (Sin Cities) و بوم بوم پارلر (BoomBoom Parlors). بیش از نیم میلیون زن به کار در صنعت سکس کشانده شد. یعنی در ازای هر نظامی اشغالگر آمریکایی در ویتنام، یک زن! (Davis 1993) همه این موارد با اطلاع و موافقت ویلیام وستمورلند (Wesmorland) رئیس ستاد ارتش ایالات متحده، سفارت آمریکا در سایگون و پناتگون صورت می‌گرفت. (Brownmiller 1975: 95)

دولت ایالات متحده آمریکا طی سال‌های جنگ ویتنام با شعار «گسترش دموکراسی و جلوگیری از قدرت گرفتن کمونیسم»، پانصد هزار نظامی خود را به این کشور فرستاد. اما آنچه بر پا کرد جز جهنم مرگبار جنگ، فقر، سه میلیون کشته و تن‌فروشی زنان ویتنامی نبود. ماریتن لوترکینگ در ۴ آوریل ۱۹۶۸ در سخنرانی‌اش گفت: «کدام آزادی! ما ویتنام را به فساد کشیدیم وقتی پسری، خواهرش را برای فروش به سربازان آمریکایی عرضه می‌کند». (Sevy 1989: 229) سناتور آمریکایی ویلیام فولبرایت هم ضمن انتقاد از سیاست خارجی ایالات متحده معتقد بود «سایگون به واقع به روسپی‌خانه سربازان آمریکایی تبدیل شده است». (American Crime. Case 8)

وضعیت در مناطق مجاور پایگاه‌های آمریکا در فیلیپین، کره جنوبی، ژاپن، هنگ کنگ، تایوان و به ویژه تایلند هم به همین شکل بود. بنیان‌گذار تجارت بدن زنان و تن‌فروشی در کره جنوبی، ارتش آمریکا بود (Barlay 1968: 140-144) و طبق اعلام سازمان جهانی کار، بنای تن‌فروشی جدید و وسیع در فیلیپین را هم ارتش آمریکا گذاشت. (Jones) هنگامی که ایالات متحده آمریکا در ۱۹۹۲ آخرین پایگاه نظامی خود از فیلیپین را برچید، دست کم پنجاه هزار کودک در نتیجه رابطه نظامیان آمریکایی با زنان تن‌فروش فیلیپینی متولد شده بودند که به علت ظاهر متفاوت، موهای روشن یا پوست تیره مورد بی‌مهری و تحقیر جامعه نیز بودند. اکثر این کودکان بعدها امکان پیدا کردن مشاغل رسمی را نیافتند و لاجرم مجدداً به دام شبکه مافیایی تن‌فروشی و تجارت سکس افتادند. (Pollitt 1999: 9)

وضعیت در تایلند اسفانگیزتر از سایر این کشورها بود. به گفته مدیر اجرایی مؤسسه «برابری هم اکنون» (Equality Now) تایلند در دوران جنگ ویتنام و با تأیید و همراهی رابرت مک نامارا وزیر دفاع وقت ایالات متحده به یک قطب «سکس توریسم» تبدیل شد. مک نامارا با رهبران تایلند به توافق رسید که در مقابل اهدای وام مالی و مزایای «رشد اقتصادی»، شهرهای مختلف این کشور به عشرتکده سربازان آمریکایی تبدیل شوند. (Guzder 2009) در پایان جنگ ویتنام (۱۹۷۵) تایلند دارای بیست هزار روسپی‌خانه بود و به مرور به بزرگترین قطب اقتصاد ضد انسانی «سکس توریسم» بدل شد. در دهه ۱۹۹۰ تن‌فروشی زنان مهم‌ترین منبع درآمد دولت تایلند شد. یک مرکز ملی اطلاعات بیولوژیکی تخمین زد که از مجموع دویست هزار زنی که در تایلند به طور رسمی مشغول به تن‌فروشی هستند، سی و شش هزار نفر از آن‌ها کودک و زیر هجده سال هستند. در هنگ کنگ و تایلند، والدین خانواده‌های فقیر، دخترانشان را به سران مافیای تجارت سکس می‌فروختند و در بسیاری از موارد پسرانشان را برای بردگی در اختیار آن‌ها می‌گذاشتند (Fairclough 1994: 28) براساس تخمین‌های مرکز حفاظت از حقوق کودکان در دهه ۱۹۸۰، بیش از هشتصد هزار مورد تن‌فروشی دختران زیر هجده سال در تایلند روی داد. (Li 1995: 512-513)

تمامی سلسله مراتب ارتش امپریالیستی آمریکا و سران دولت‌های فلیپین، ویتنام جنوبی، تایلند به عنوان متحدین آمریکا در این جنایت سهیم و شریک بودند. سربازان ارتش ایالات متحده با تفکری نژادپرستانه و نئواستعماری که برخاسته از نگرش راسیستی و هژمونی طلبانه موجود در کل هیئت حاکمه آمریکا است، معتقد بودند «زنان آسیایی عجیب و مطیع‌تر هستند».

## منابع

- American Crime Case 96. *The My Lai Massacre*. May 23, 2016. *Revolution Newspaper*. In revcom.us
- American Crime Case 8. *America's War in Vietnam and the Sexual Subjugation of Women*. March 4, 2021. *Revolution Newspaper* revcom.us
- Barlay, Stephen (1968) *Bondage: The Slave Traffic in Women Today*. New York. Funk and Wagnalls
- Brownmiller, Susan (1975) *Against Our Will: Men, Women and Rape*. Simon & Schuster
- *Disneyland East*. Time. Friday, May 06, 1966
- Davis, Nanette.J (1993) *Prostitution :An International Handbook on Trends ,Problems and Policies* .London. Greenwood
- Gilkes, Madi (2000) *Missing from history: the other prisoners of war*. in *Trouble and Strife*. No 41
- Guzder, Deena (2009) *The Economics of Commercial Sexual Exploitation*. August 25, 2009. Pulitzer Center
- Fairclough, Gordon (1994) *Flesh-Trade Options*. Far Eastern Economic Review. 14 April 1994
- Jones, Preston (?) *The U.S Military and the growth of prostitution in Southeast Asia*. John Brown University website
- Li, Vickie F (1995) *Child Sex Tourism to Thailand: The Role of the United States as a Consumer Country*, Pacific Rim Law and Policy Journal 4:2 .May 1995
- Moon, Katherine (1997) *Sex Among Allies: Military Prostitution in U.S.-Korea Relations*. New York. Columbia University Press
- Pollitt, Katha (1999) *War and Memory*. in The Nation 12 July 1999
- Pollack, Sandra (1992) *Let the Good Times Roll: Prostitution and the U.S. Military*. New York. The New Press
- Sevy, Grace (1989) *The American Experience in Vietnam*. Norman. University of Oklahoma Press



# افسانه «هولوکاست استالین»

## نگاهی به قحطی اوکراین ۱۹۳۲-۱۹۳۳

### قسمت دوم

#### تبارشناسی تاریخی یک دروغ

در قسمت اول این مجموعه گفتیم که هدف ما در این سلسله مقالات، بررسی واقعیت تاریخی قحطی سال‌های ۱۹۳۲ و ۳۳ در اوکراین است و پرداختن به نکات و سولاتی از این دست که چرا یک قحطی عامدانه نبود؟ چرا مصداق نسل‌کشی نبود؟ علل به وجود آورنده آن چه بود و آیا برنامه سوسیالیستی اشتراکی سازی کشاورزی به قحطی منجر شد یا نه؟

اما قبل از آن باید به تاریخچه شکل‌گیری این بحث پرداخت. این تاریخچه، نه می‌تواند منکر واقعیت قحطی در اوکراین طی سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ بشود و نه مانع از بررسی اشتباهاتی که رهبری وقت اتحاد شوروی در مسائل کشاورزی و به طور کل در مورد الگوی توسعه سوسیالیستی داشت. اما نگاه انتقادی به پیشینه ادعای «نسل‌کشی شش میلیون اوکراینی از طریق یک قحطی عامدانه» برای فهم واقعیت آن رویداد و همچنین برای فهم پروپاگاندای دروغ و جعل تاریخی که حول آن شکل گرفته است، اهمیت دارد.

#### جعل تاریخ به روش فاشیست‌ها

در پاییز سال ۱۹۳۴ یک مرد آمریکایی به نام توماس واکر پس از یک اقامت دو هفته‌ای در اتحاد شوروی، به ایالات متحده بازگشت و چند ماه بعد یک سلسله مقالات در مورد قحطی اوکراین و «مرگ شش میلیون نفر» در روزنامه‌های مؤسسه انتشاراتی هرست (Hearst) در آمریکا به چاپ رساند. ناشر، او را «روزنامه نگار و کارشناس مسائل روسیه که طی یک تور چند ساله در سراسر شوروی سفر کرده است» معرفی کرد. واکر در مقالاتش چند عکس از کودکان گرسنه در آستانه مرگ و اجساد دامهای تلف شده هم منتشر کرد و مدعی شد که عکس‌ها را در «سخت‌ترین و خطرناک‌ترین شرایط امنیتی» و به صورت مخفیانه گرفته است.

اما چندی بعد یک روزنامه‌نگار آمریکایی دیگر به نام لوییز فیشر (Louis Fischer) به افشای مقالات جعلی واکر پرداخت و ثابت کرد که: اولاً واکر تنها چهارده روز در شوروی اقامت داشت که طی آن از مرز لهستان با قطار به مسکو و سپس مرز چین رفت و طی این مدت فرصت آن را نداشت که حتی یک سوم جاهایی که ادعا کرده است را شخصاً دیده باشد. دوماً واکر در پاییز سال ۱۹۳۴ وارد شوروی شده بود و نه آنچنان که در مقالاتش ادعا کرده بود در بهار و فصل برداشت محصول. سوم این که چرا بنگاه انتشاراتی هرست چیزی از گزارش‌های لیندسای پارتوت (Lindsay Parrott) خبرنگار رسمی‌اش که در بهار ۱۹۳۳ در اوکراین بود، منتشر نکرده است؟ پارتوت نه تنها چیزی از ادامه قحطی گزارش نکرده بود بلکه از خوب بودن محصول کشاورزی بهار آن سال در اوکراین می‌گفت. (Fischer. 1935. 36) فیشر همچنین نشان داد عکس‌های واکر ربطی به قحطی اوکراین نداشت و یکی از معروف‌ترین‌شان که پسر بچه در حال مرگ از گرسنگی را نشان می‌داد، متعلق به قحطی سال ۱۹۲۱ در منطقه ولگای روسیه بود. قحطی ناشی از جنگ داخلی پنج ساله‌ای که امپریالیست‌های غربی از طریق بقایای تزارسم به مردم شوروی و دولت نوپای بلشویکی تحمیل کردند. چندی بعد یک روزنامه‌نگار آمریکایی دیگر افشا کرد که واکر از عکسی متعلق به یک سواره نظام ارتش اتریش در جنگ اول در کنار اسب تلف شده اش به عنوان سند تصویری از قحطی اوکراین استفاده کرده است! (James 1935)

اما نکته تاریخی با اهمیت دیگر در مورد ماهیت ناشر مقالات واکر یعنی انتشارات هرست است. ویلیام هرست (William Hearst) میلیاردر آمریکایی فاشیستی بود که در تابستان ۱۹۳۴ به آلمان سفر کرد و شخصاً با آدولف هیتلر دیدار داشت. آن‌ها توافق نامه تجاری امضا کردند و از آنجا که نازی‌ها کارزاری ضد کمونیستی و ضد شوروی در مورد «قحطی ناشی از اشتراکی‌سازی کشاورزی در اوکراین» راه انداخته بودند، وظیفه «مستند» کردن این قحطی به ویلیام هرست و پژوهشگر قلبی‌اش یعنی توماس واکر واگذار شد. بعدها روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۱۶ جولای ۱۹۳۵ افشا کرد که نام اصلی توماس واکر، رابرت گرین است (Robert Green) و او در واقع یک زندانی فراری از ایالت کلرادو بود که پس از مراجعت به آمریکا در دادگاه گفته بود که هیچگاه پا به خاک اوکراین نگذاشته است. مؤسسه هرست سناریوهای مشابهی را در مورد دو زندانی دیگر هم به کار برد و هر دو بعد از نوشتن مطالبی در مورد قحطی اوکراین، با تخفیف مجازات زندان روبه‌رو شده و به خدمت نهادهای دست راستی ضد کمونیستی آمریکایی در دوران مک کارتیسم (۱) در آمدند. (Tottle. 1987: 19-21) در مورد مؤسسه انتشاراتی هرست و پیوندهای فاشیستی‌اش، یک نکته تاریخی جالب دیگر این که بنیتو موسولینی دیکتاتور فاشیست ایتالیا هم از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴ برای روزنامه‌های این مؤسسه قلم می‌زد و در



یک مورد با کمک این مؤسسه کارزار فاشیستی برای جلب حمایت آمریکایی‌ها با عنوان «موسولینی مستقیماً با مردم آمریکا صحبت می‌کند» را به راه انداخت. (Puntis, 2002: 6)

کارزار تبلیغاتی ضد کمونیستی «نسل کشی و قحطی مردم اوکراین به دست کمونیست‌ها» در آلمان نازی و ایتالیای فاشیست با شدت و وسعت ادامه پیدا کرد. در ۱۹۳۵ کتابی به زبان آلمانی با عنوان «آیا روسیه باید گرسنگی بکشد؟» منتشر شد و یک سال بعد با عنوان «زندگی انسان در روسیه» به انگلیسی ترجمه شد. نویسنده این کتاب اوالد آمنده (Ewald Ammende) بود که در دهه ۱۹۲۰ و در جریان جنگ داخلی روسیه، مأمور رسمی دولت امپریالیستی وقت آلمان در استونی و لاتویا بود. او در دهه ۱۹۳۰ به حزب نازی نزدیک شد و محتویات، ادعاها و عکس‌های کتابش اساساً همان جعلیاتی بود که پیشتر توسط واکر گفته شده بود. با این تفاوت که واکر ادعا کرده بود عکس‌ها را شخصاً در بهار ۱۹۳۴ گرفته است، اما آمنده مدعی شد که عکس‌ها را یکی از مسئولین کشاورزی آلمان در قفقاز شمالی در ۱۹۳۳ به او داده است! (Totlle: 28) و عکس‌ها البته چنان که گفته شد مربوط بودند به قحطی ناشی از جنگ داخلی در ۱۹۲۲ در ولگا که از گزارشات «کمیته کمک‌رسانی بین‌المللی دکتر نانسن (Nansen) به روسیه» در آوریل ۱۹۲۲ و در سند شماره ۲۲ صفحه ۶ برداشته شده بود! (Totlle 13-4)

### اتحاد استراتژیک دولت آمریکا و فاشیست‌های اوکراینی در تاریخ‌سازی

بعد از شکست آلمان نازی و ایتالیای فاشیست در جنگ جهانی دوم، امثال واکر و آمنده حامیان مالی و تبلیغاتی‌شان را از دست دادند، اما دروغ‌های‌شان در مورد هولودومور در ایالات متحده آمریکا و غرب در سال‌های جنگ سرد و حتی بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۴ و احیای سرمایه‌داری در شوروی هم با استقبال روبرو شده و ادامه پیدا کرد. کتاب آمنده در ۱۹۸۴ و در اوج جنگ‌های صلیبی تبلیغاتی دولت ریگان علیه سوسیال-امپریالیسم شوروی (سوسیالیست در نام و سرمایه‌داری امپریالیستی در عمل) مجدداً با اقبال روبرو شد و با عنوان «زندگی در روسیه» در آمریکا منتشر شد و جالب آن که این کتاب «موثق و مستند» با حمایت برخی از سناتورها و مسئولین دولتی و امنیتی دولت ایالات متحده مورد تأیید برخی دانشگاه‌های آمریکا هم قرار گرفت!

اما کارزار ضد کمونیستی هولودومور در خاک ایالات متحده آمریکا بعد از ۱۹۵۰ یک متولی و اولیای دم رسمی پیدا کرد. ناسیونالیست‌های افراطی اوکراینی که پس از جنگ دوم به آمریکا مهاجرت کرده بودند در کوران کارزار ضد کمونیستی مک کارتیس، نهادهای «دمکراتیکی» تأسیس کردند و کتاب دو جلدی با عنوان «اعمال سیاه کرملین» (Black Deeds of the Kremlin) را منتشر کردند که تکرار همان افسانه‌های «قحطی عامدانه» و «نسل کشی ملت اوکراین» و «ناکارآمدی اقتصاد سوسیالیستی» بود. اما به شکل بسیار «تصادفی» نویسندگان این کتاب‌ها هم اکثراً تمایلات فاشیستی داشتند و علاقه و ادای احترام‌شان به فاشیست‌های ضد یهودی اوکراینی مانند زمان شوخویچ (Roman Shukhevych) (۲) و سیمون پتلی یورا (Symon Petliura) (۳) را پنهان نمی‌کردند. یکی از نویسندگان این کتاب آلکس هولوکو (Alex Holowko) وزیر تبلیغات دولت فاشیستی «سازمان ناسیونالیست‌های اوکراینی» (OUN) به رهبری استپان باندرا (Stepan Bandera) بود که در همدستی با ارتش هیتلر به قتل عام صدها هزار یهودی، لهستانی و کمونیست اوکراینی و روسی مشغول شده بودند. (Totlle 38-44) ادعاها و اسناد و تصاویر این کتاب هم باز همان اراجیف واکر و آمنده بود. به عنوان نمونه در صفحه ۱۵۵ این کتاب عکسی از «اعدام دهقانان اوکراین به دست کمونیست‌ها» منتشر شده است که البته نظامیان یونیفورم‌های ارتش تزاری به تن دارند!

کارزار قحطی-نسل کشی در سال ۱۹۸۳ با فیلم «برداشت یأس» (Harvest of Despair) ادامه پیدا کرد. این فیلم مملو از تصاویر نامستند و اساساً متکی بر مصاحبه‌های نازی‌ها آلمان و همکاران اوکراینی‌شان بود. به عنوان مثال یکی از شاهدان این فیلم، استپان اسکریپنیک (Stepan Skrypnyk) فاشیست مسیحی و سردبیر روزنامه فاشیستی ولین (Volyn) بود که پس از اشغال اوکراین توسط ارتش آلمان نازی به لطف هیتلر به مقام اسقف کلیسای ارتودوکس اوکراین رسید و به موعظه مردم برای پیوستن به فاشیست‌ها و قتل عام یهودیان اوکراین و لهستان پرداخت. او پس از جنگ و در هم کوبیده شدن فاشیسم توسط ارتش سرخ اتحاد شوروی، به ایالات متحده گریخت و یکی از «دادخواهان قحطی و نسل کشی مردم اوکراین» و البته فعالین سرسخت کارزار تبلیغاتی «جهان آزاد علیه شیاطین و کفار کمونیست» شد. (Totlle 77) در این فیلم هم به جای ارائه هر گونه شواهد مستند تاریخی از قحطی اوکراین، مونتاژی از عکس‌های غیرمستند از جمله تصاویر قحطی ۱۹۲۲ و موارد دیگر از نشریات تبلیغاتی نازی نشان داده شد. برخی صحنه‌های این «فیلم مستند» از فیلم‌های جنگ داخلی ۱۹۱۸-۱۹۲۳ و فیلم‌های سینمایی شوروی دهه ۱۹۲۰ مثل «انبار اسلحه» (۴) وام گرفته شده بودند. به نظر می‌رسد که سازندگان فیلم در آرشیوهای مستند و سینمایی به دنبال تکه‌هایی از نماهای قدیمی جنگ و گرسنگی گشته بودند تا آن‌ها را به عنوان «شواهد تاریخی» ارائه دهند! مارک کارینیک (Marco Carynnik) چهره اصلی پشت این فیلم که تیم «تحقیقات مستند فیلم» را هم هدایت می‌کرد در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶ در گفتگویی با روزنامه «ستاره تورنتو» گفت: «هیچ بخشی از آرشیو فیلم از جمله تصاویر غم‌انگیز از یک دختر بچه لاغر اندام انتهای فیلم، از دوران قحطی اوکراین نیستند... من گوشزد کردم که این نوع عدم تطابق مجاز نیست... اما کسی نمی‌خواست حرف مرا گوش کند.» (Totlle 78-79)

مورد بسیار مشهور و «مستند و آکادمیک» دیگر در مورد هولودومور، کتاب‌های رابرت کانکوئست (Robert Conquest) با عناوین «ترور بزرگ»

(The Great Terror) در ۱۹۶۸ و «برداشت اندوه» (Harvest of Sorrow) در ۱۹۸۶ بودند. از قضا او هم گرایش‌ها شبیه فاشیستی و دست راستی افراطی داشت و در حالی که واقعیت تردید ناپذیر نسل‌کشی یهودیان در هلوکاست را انکار می‌کرد، سرسختانه به دنبال اثبات افسانه هولوکاست بود. نام کانکوئست در مقاله افشاگرانه روزنامه گاردین لندن درباره پروژۀ (۵) سرویس مخفی بریتانیا مبنی بر دادن اطلاعات نادرست و دروغین به روزنامه‌نگاران، به عنوان کارمند رسمی آورده شده بود. (Leigh 1978: 13) او همچنین مشاور غیر رسمی مارگارت تاچر نخست وزیر راستگرا و افراطی بریتانیا بود و در سال ۲۰۰۵ از جورج دبلیو بوش هم مدال آزادی دریافت کرد! در «دقت علمی» کار کانکوئست همین بس که او در کتاب اولش مدعی شد که پنج تا شش میلیون نفر در قحطی سال‌های ۱۹۳۲-۳۳ مردند که تنها نیمی از آن‌ها در اوکراین بود، (Conquest. 1973: 23) اما در ۱۹۸۳ این آمار را تا عدد چهارده میلیون و مدت آن را تا ۱۹۳۷ گسترش داد! (Conquest. 1983: p8) و در یک مورد دیگر ضمن ارجاع به «مشاهدات مستند» دوست خیالی مان توماس واکر با عنوان «یک خبرنگار خارجی»، تاریخ مقاله واکر را از ۱۹۳۵ به ۱۹۳۳ تغییر داد تا «دست اول» بودن منبعش بیشتر به چشم بیاید! (Conquest. 1986: p380) و (Totlle 88) او در همین آثارش بارها از فاشیست‌های جریان استپان باندرا و امثال شوخویچ که پیشتر از آن‌ها گفتیم، دفاع کرد و هرگز از کشتار یهودیان و لهستانی‌ها و کمونیست‌های شوروی به دست این باندهای ترور فاشیستی هیچ صحبتی نکرد.

### نتیجه‌گیری

این بخش سعی داشت به اختصار صحت و سندیت تاریخی «منابع»، «مدارک» و «شواهدی» که کارزار تبلیغاتی ضد کمونیستی هولوکاست ادعایش را بر آن‌ها بنا کرده است را بررسی کند. دیدیم که اکثر قاطع «مستندات» که در اثبات «عامدانه بودن با هدف نسل‌کشی ملت اوکراین» ارائه می‌شوند، اساساً ناموثق و فاقد اعتبار و سندیت تاریخی هستند و به طور عامدانه در جهت خدمت به اهداف تبلیغاتی و سیاسی مشخص یعنی تاریک‌نمایی چهره شوروی، استالین و سوسیالیسم و طی سه مرحله مورد استفاده قرار گرفتند. این سه مرحله عبارتند از: (۱) در میانه دهه ۱۹۳۰ توسط فاشیست‌های آلمان و اوکراین و متحدین‌شان؛ (۲) در میانه دهه ۱۹۸۰ توسط دستگاه‌های پروگانادای جنگ سردی ایالات متحده آمریکا و (۳) از سال ۲۰۰۴ به بعد توسط جریان‌های طرفدار غرب و ناتو در هیئت حاکمه اوکراین و یا سازمان‌های نئونازی اوکراینی. فاجعه آنجا است که برخی از دانشگاه‌های غرب و مشخصاً ایالات متحده این یاهوهای نامعتبر و غیر مستند را به عنوان «سند تاریخی» به رسمیت شناختند و به این کارزار جعل و دروغ پردازی اعتبار دادند. تنها چیزی که طی این ۸۰ سال برای این کارزارها کوچکترین اهمیت و اولویتی نداشت، حقیقت تاریخ و روش و رویکرد علمی در تاریخ‌پژوهی و تاریخ‌نگاری بوده است.

ادامه دارد

### یادداشت‌ها:

- (۱) مک‌کارتیسم (McCarthyism) اصطلاحی است برای اشاره به فعالیت‌های ضد کمونیستی سناتور جوزف مک‌کارتی در آغاز جنگ سرد در دهه ۱۹۵۰ که موجب شد موجی از عوام‌فریبی، سانسور، فهرست‌نام‌های سیاه، گزینش‌شغلی، مخالفت با روشنفکران، افشاگری‌ها و دادگاه‌های نمایشی و تفتیش عقاید فضای اجتماعی دهه ۱۹۵۰ آمریکا را دربرگیرد. بسیاری از افراد به ویژه روشنفکران، به اتهام کمونیست بودن شغل خود را از دست دادند و به طرق مختلف آزار و اذیت شدند.
- (۲) رمان شوخویچ فرمانده گردان فاشیستی بلبل (Nightingale Battalion) که در سال‌های جنگ جهانی دوم زیر نظر ارتش آلمان به ده‌ها مورد جنایت علیه بشریت در اوکراین و لهستان و حوزه بالتیک پرداخت و در قتل عام صدها هزار نفر شرکت داشت.
- (۳) سیمون پتلی یورا ناسیونالیست افراطی و ضد کمونیست اوکراینی که مسئول کشتار هزاران کارگر و یهودی در فاصله سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ در اوکراین بود.
- (۴) ساخته الکساندر دوچنکو (Olexander Dovzhenko) محصول ۱۹۲۲
- (۵) نام رسمی این پروژه «آی.آر.دی» (Information Research Department) بود.

### کتابنامه و منابع

- Totle, Douglas (1987) **Fraud, Famine and fascism. The Ukrainian myth from Hitler to Harvard.** Toronto. Progress Books
- Leigh, David (1978) **Death of the department that never was.** *Guardian* Friday 27 January 1978, page 13
- Fischer, Louis (1935) **Hearst's Russian Famine.** *The Nation.* Vol 140. 13 March 1935
- James, Casy (1935) *Daily Workers.* 21.02.1935
- Puntis, John (2002) **The Ukrainian famine-genocide myth.** London. Stalin Society
- Conquest, Robert (1973) **The Great Terror.** New York. Macmillan
- Conquest, Robert (1983) **Progress report: Forthcoming book on collectivization and famine.** In *Ukrainian weekly* vol 12 20 march 1983
- Conquest, Robert (1986) **The Harvest of Sorrow: Soviet Collectivization and the Terror-Famine.** Edmonton. University of Alberta Press

## تنها راه مقابله با تخریب و ائتلاف سرمایه‌داری است

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش بیستم و سوم

### واقعیت کمونیسم چیست؟

پویایی سرمایه‌داری در ابداع فن آوری‌های نوین، سرگیجه آور و غیرقابل مقایسه با نظام‌های پیش از آن، یعنی برده‌داری و فئودالیسم است. اما تخریب و ائتلاف ویرانگر آن نیز در تاریخ بی‌بدیل است. هنگامی که بدانیم هر دوی این خصایل از یک قوه محرکه بر می‌خیزند، سوال پیش می‌آید که آیا نظام سوسیالیستی می‌تواند بدون تخریب و ائتلاف ویرانگر، پویایی و خلاقیت داشته باشد؟ در این بخش از فصل هشتم کتاب شانگهای تحت عنوان اهمیت صرفه‌جویی در توسعه اقتصاد سوسیالیستی به جوانبی از این مساله می‌پردازیم.

وقتی صحبت از «پویایی» می‌کنیم، عمدتاً منظورمان ابداع و نوآوری در فن آوری تولید است و منظور از «تخریب»، تلف کردن و به هرز بردن نیروهای تولیدی جامعه است که مهمترین آن خود انسان است. همان قوای محرکه‌ای که پویایی سرمایه‌داری را به جلو می‌راند؛ تولید کننده رنج‌های بی‌حساب برای انسان است. فقر و بیکاری و گرسنگی و آوارگی و جنگ، زندگی میلیاردها انسان را غیر قابل تحمل کرده است. نزدیک به چهل میلیون زن در بردگی جنسی به سر می‌برند و شمار کسانی که در مزارع و معادن و کشتی‌ها و برج‌ها، برده هستند معلوم نیست؛ میلیون‌ها نفر در زندان‌های جهان محبوس‌اند و ده‌ها میلیون نفر در اردوگاه‌های پناهندگی و صدها میلیون نفر در بیغوله‌هایی به نام زاغه. کارکرد سرمایه‌داری فقط انسان‌ها را نابود نمی‌کند. دائماً ثروت‌های اجتماعاً تولید شده توسط میلیاردها انسان در سراسر جهان را نیز نابود می‌کند. سالانه، یک سوم مواد غذایی تولید شده در جهان، با وزن ۱.۳ میلیارد تن و ارزش نزدیک به یک تریلیون دلار نابود می‌شود. مقداری که به خوبی می‌تواند دو میلیارد نفر را سیر کند. اگر ضایع کردن این مقدار مواد تولید شده به عنوان یک کشور محسوب می‌شد، آن کشور بعد از ایالات متحده آمریکا و چین، سومین مقام تولید کننده دی‌اکسید کربن را کسب می‌کرد. (۱) کارکرد سرمایه‌داری، فن آوری‌های تولید شده را بدون آن که به اندازه کافی مصرف شده باشند، از دور خارج می‌کند و در جهان زباله محصولات فن آوری را به وجود آورده است. طبق آمار سال ۲۰۱۴، آمریکایی‌ها روزانه ۴۱۶ هزار تلفن دور می‌ریزند که می‌شود سالانه ۱۵۱ میلیون تلفن. هنگامی که ضایعات الکترونیک دیگر مانند دی وی دی و تلویزیون و کامپیوتر و غیره را اضافه کنیم، مقدار ضایعات الکترونیک ارقام نجومی پیدا می‌کند. این ضایعات به کشورهای جهان سوم منتقل شده و در آن جا محیط سمی برای زندگی مردمی که در میان آن‌ها به دنبال تکه‌هایی از ضایعات جهت فروش و امرار معاش هستند به وجود می‌آورد.

این‌ها، تنها مشتی نمونه خروار از «خلاقیت ویرانگر» سرمایه‌داری است که در هر گام از نوآوری و خلاقیتش، ویرانی و ضایعات غیرقابل جبران تولید می‌کند. اما چرا؟

جواب را نمی‌توان در «سیاست‌ها» جستجو کرد و در واقع مصداق «نیش عقرب» و «اقتضای طبیعتش» است. این گونه عمل کردن نتیجه عملکرد «قوه محرکه آناشی» است که نه تنها بخشی از سوخت و ساز سرمایه‌داری است، بلکه جهت دهنده اصلی در شدت استثمار هم هست. به عبارت دیگر، سرمایه‌داری فقط به معنای استثمار نیست، بلکه آناشی (هرج و مرج) در تولید، ذات و طبیعت سرمایه‌داری است. در سرمایه‌داری، جامعه، قبل از آغاز مدارهای تولید اقتصادی، نمی‌تواند نیازها را محاسبه کند و بهترین راه تحقق آن‌ها را ترسیم کند. جامعه، از قبل، نمی‌داند برای کارکرد سالم و مناسب اقتصاد، چه نوع فن آوری و ماشین‌آلاتی مورد نیاز است. چون، فرآیندهای کار که فعالیت‌های تولیدی را به ثمر می‌رسانند، تحت مالکیت خصوصی‌اند. فعالیت تولیدی توسط سرمایه‌های مختلف و جدا از یکدیگر و در رقابت با یکدیگر، انجام می‌گیرد. بنابراین، تولید به مثابه یک کل اجتماعی هدفمند و برنامه‌ریزی شده، اداره نمی‌شود و نمی‌تواند بشود. آن چه تولید سرمایه‌داری را هدایت می‌کند، علامت‌های «بازار» است و این که چه تولیدی موجب انباشت سودآور سرمایه خواهد شد. در سرمایه‌داری، برآورده کردن پایه‌ای ترین نیازهای جامعه مانند نان و مسکن و بهداشت و آموزش، هدف تولید، نیست. تولید سود، اصل است و تولید نیازهای جامعه، به عنوان نتیجه جانبی و فرعی تولید سود، تحقق می‌پذیرد. انگیزه عمده و اساسی در توسعه فن آوری، جلو زدن از رقبای سرمایه‌دار دیگر در فتح «بازار» است. به همین علت، هنگامی که فرآورده‌های تولیدی یک سرمایه‌دار، سودی برایش به بار نمی‌آورد، در دفن و دور ریختن آن فرآورده‌ها (از جمله، مواد غذایی) درنگ نمی‌کند و قانون حاکم، این عملکرد را نه مجرمانه بلکه «حق» سرمایه‌دار تلقی می‌کند و از آن حمایت می‌کند. وظیفه دولت دیکتاتوری بورژوازی، همین است.

تخریب و ائتلاف، در عصر سرمایه‌داری امپریالیستی (عصری که سرمایه تولیدی، جهانی شده است) بسیار شدیدتر می‌شود. افزون بر آن، فاز «جهانی‌سازی» از امپریالیسم که در سه دهه گذشته رخ داده است، بیش از قبل اقتصاد جهان را در هم تنیده است و به همان نسبت، عملکرد هرج و مرج (آناشی) در اقتصاد جهانی و در تک تک کشورهای جهان بیشتر شده و به موازات این امر، تخریب و ائتلاف نیروهای تولیدی و نابودی محیط زیست، به طور تصاعدی جهش کرده و هیچ محدودیتی بر آن متصور نیست. این عملکرد را هرگز نمی‌توان تحت عنوان «سیاست‌های نئولیبرالی» درک کرد. بلکه به علت این که توان سرمایه در اسکن کردن کل جهان در جستجوی سودآورترین سرمایه‌گذاری، فرآیندی با اهمیت کیفی کسب کرده است، عملکرد قوه محرکه آناشی مخرب‌تر شده است. همه سرمایه‌داران خرد و کلان جهان مجبورند طبق آن عمل کنند. حتا سرمایه‌داران «بومی» در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (مانند ایران) هنگامی که تداوم یک رشته تولیدی را با معیارهای بازار جهانی سودآور نمی‌بینند، در آن رشته تولیدی را تخته می‌کنند.

ریموند لوتا کل این فرآیند را چنین تشریح می‌کند: «... بازار، سرمایه‌ها را منضبط می‌کند: اگر سرمایه‌گذاری سود مطلوبی به بار نیاورد، یا کالایی با قیمت مناسب فروش نرود، سرمایه مجبور است کارآیی خود را بالا برد یا این که خط تولید خود را عوض کند. به این ترتیب بازار، تنظیم می‌کند و تجدید سازمان سرمایه را دیکته می‌کند. مثلاً، کارخانه‌هایی که دارای کارآیی پایین هستند باید درشان را ببندند یا توسط شرکت‌های دیگر بلعیده شوند یا این که کارگران را بیرون کرده و تجدید ابزار کرده و کارآیی خود را بالا برند. ... اما این مکانیسم، تنظیم کورکورانه بوده و با هرج و مرج همراه است. فرآیند آزمون و خطا و افراط و تفریط است که خطاها یا افراط و تفریط‌ها پس از وقوع امکان تصحیح می‌یابند. در زمان رونق، سرمایه گذاری رشد می‌کند. فن آوری‌های جدید فن آوری‌های قدیمی‌ها را در حالی که هنوز عمر مفیدشان به سر نیامده، دفن می‌کنند. در دوره‌های رکود، سرمایه گذاری کم انجام می‌شود و شمار عظیمی محکوم به بیکاری می‌شوند. و نیازهای عاجل مردم بی‌جواب می‌ماند. فرآیند تنظیم بازار، بسیار مخرب، نابود کننده و اتلاف کننده است و رنج‌های عظیمی برای اکثریت مردم دنیا در بر دارد. ... فشار ذاتی "گسترش یاب یا بمیر" منتهی به رقابت اقتصادی بین‌المللی می‌شود. کسب سود، به عنوان انگیزه اصلی آن، منجر به استثمار وحشیانه مردم جهان سوم و ستمگری بیرحمانه علیه آنان می‌شود. سیاست‌های امپریالیستی کنترل و سلطه و اقتصاد جهان گستر، منبع جنگ‌های خانمان سوز می‌شود.» (۲)

فرآیند تقسیم کار اجتماعی و تغییر آن، در سرمایه‌داری این گونه است. به قول مارکس، «شیوه تولید سرمایه‌داری در عین حال که از یک طرف، در هر کسب و کار منفرد با روشی مقتصدانه عمل می‌کند اما از سوی دیگر، به علت نظام پر هرج و مرج رقابتی‌اش، باعث وحشتناک ترین اتلاف نیروی کار و ابزار اجتماعی تولید می‌شود.» (مارکس، کاپیتال جلد سوم، صفحه ۴۹۶)

اما، در سوسیالیسم، وضع بکلی دگرگون می‌شود. با استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا و با استقرار مالکیت همگانی بر ابزار تولید، توسعه اقتصادی جامعه به زیر کنترل جمعی و آگاهانه انسان‌هایی در می‌آید که آزادانه و داوطلبانه به تعاون تولیدی گردهم آمده اند. سوسیالیسم، امکان آن را فراهم می‌کند که نیروی کار به طور اجتماعی و طبق برنامه‌ای که منطبق بر نیازهای جامعه است، تخصیص یابد. محصولات کار و ابزار تولید طبق آن نقشه، توزیع شود. نیروهای تولیدی طبق خصلت و ماهیت اجتماعی‌شان اداره شوند. اقتصاد سوسیالیستی، با از بین بردن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، نه تنها امکان استثمار را از بین می‌برد بلکه هرج و مرج و رقابت آنارشیک در تولید را که در سرمایه‌داری حاکم است، محو می‌کند. و به این ترتیب، امکان صرفه‌جویی عظیم و مقابله با اتلاف و همچنین حفاظت از محیط زیست را به وجود می‌آورد.

همان طور که کتاب شانگهای در فصل هشتم تحت عنوان اهمیت صرفه‌جویی در توسعه اقتصاد سوسیالیستی روشن می‌کند، **صرفه‌جویی، به معنای صرفه‌جویی در کار زنده و مادیت یافته (ماشین آلات و غیره) و به یک کلام، صرفه‌جویی در زمان کار است.** و به نقل از مارکس می‌نویسد: «کل اقتصاد نهایتاً عبارتست از صرفه‌جویی در زمان. جامعه نیز باید زمانش را به نحو حساب شده‌ای تقسیم کند تا بتواند به تولید مکفی برای ارضای نیازهایش دست یابد؛ دقیقاً همانطور که یک فرد برای اندوختن حد مناسبی از دانش یا برای رفع نیازهای گوناگون در حیطه فعالیت خود، باید وقتش را به نحو احسن تقسیم کند. بنابراین، صرفه‌جویی در زمان به موازات تقسیم حساب شده زمان کار بین شاخه‌های مختلف تولید، نخستین قانون اقتصادی در زیربنای تولید اشتراکی است. در آن نوع تولید، این قانون بیش از پیش صدق می‌کند.» (مارکس، گروندریسه به انگلیسی، ۱۷۳) اما بدون **تخصیص نقشه‌مند زمان کار** که بخشی از توسعه برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی است، صرفه‌جویی در زمان کار نیز ممکن نیست. به گفته مارکس، «سهم‌بندی زمان کار بر حسب یک برنامه اجتماعی معین، ضامن حفظ تناسب صحیح میان انواع مختلف کار مورد نیاز و تقاضاهای گوناگون جامعه است.» (مارکس، کاپیتال جلد یک به زبان انگلیسی، صفحه ۸۳- نقل شده در فصل ۸ از کتاب شانگهای).

کتاب شانگهای، انواع روش‌های صرفه‌جویی را که در اقتصاد سوسیالیستی چین، از طریق برانگیختن شور و شوق سوسیالیستی توده‌ها اتخاذ می‌شد را بر می‌شمارد: «صورت‌برداری از انبارها و مخازن برای بهره‌برداری از مصالحی که ظرفیت استفاده دارند ولی بلا استفاده مانده‌اند؛ دست زدن به نوآوری‌های فنی برای بهره‌برداری از ظرفیت تجهیزات و ابزار بلااستفاده؛ بهبود سازمان‌یابی کار و روش‌ها برای فعال کردن تمام ظرفیت‌ها؛ براه انداختن کارزار "بازیافت" برای تبدیل "فضولات" صنعتی به مواد قابل استفاده و تبدیل مواد "بی‌فایده" به مواد "فایده‌مند". مثلاً مجتمع دارویی شمال شرقی، توده‌ها را برای به راه انداختن چنین کارزاری بسیج کرد. کارگران و متخصصان، فکرشان را به کار انداختند تا راه‌هایی برای قابل استفاده کردن زباله جامد، زباله مایع و زباله گازی بیابند. نتیجتاً محصولات جدید متعددی اضافه شد. کارخانه عرق کشی اصلی پکن قبلاً فقط لیکور تولید می‌کرد. پس از براه انداختن کارزار توده‌ای جهت افزایش تولید و صرفه‌جویی، محصولات مهمی از سه زباله آنجا تولید شد. ... توده‌های زحمتکش اهمیت صرفه‌جویی را می‌دانند و آن را به هزار طریق به کار می‌برند. چنین امری در جامعه سرمایه‌داری ممکن نیست. در سرمایه‌داری، سرمایه‌دار صرفه‌جویی را در شرکت خودش اجراء می‌کند. هدف اینست که هزینه‌ها را به حداقل رسانده و حداکثر ارزش اضافه را استخراج کند. مضمون صرفه‌جویی، تشدید استثمار کار اجیر شده است.» (کتاب شانگهای، فصل ۸)

کتاب شانگهای به نقل از مارکس خاطر نشان می‌کند، «تولید سرمایه‌داری، زمانی که جدا از پروسه گردش و افراط‌های رقابت‌جویی در نظر گرفته شود، در ارتباط با کار مادیت یافته نهفته در کالاها بسیار مقتصدانه عمل می‌کند. با این وجود، بیش از هر شیوه تولیدی دیگر، حیات انسانی یا کار زنده را، نه فقط خون و گوشت انسان‌ها بلکه مغز و اعصابشان را بر باد می‌دهد.» (مارکس، کاپیتال جلد ۳ به انگلیسی، صفحه ۳۹۶) در شماره آینده این مبحث را با موضوع «نظام حسابرسی اقتصادی و مدیریت در اقتصاد سوسیالیستی» ادامه خواهیم داد.

## یادداشت‌ها:

۱- برنامه غذایی جهان. ۲ ژوئن ۲۰۲۰

wfp.org-World Food Program

۲- ریموند لوتا. «گلوبالیزاسیون چه هست و چه نیست؟ ۱۶ آوریل ۲۰۰۰. گزیده‌هایی از «یادداشت‌هایی بر اقتصاد سیاسی: تحلیل ما در دهه ۱۹۸۰، موضوعات مربوط به متدولوژی و اوضاع کنونی جهان»